

در سایه سار صحیفه

فی ظلال الصحیفه السّجّادیّة، محمّد جواد مغنیّة،
با تحقیق: سامی العزیری، ط: ۱، قم: دار الکتاب الإسلامی، ۱۴۲۳ هـ.ق.

جویا جهان‌بخش

۱. علامه شیخ محمّد جواد مغنیّة (در گذشته به ۱۴۰۰ هـ.ق) از اندیشه‌گران نوآور و نویسندگان سختکوش شیعه در سده اخیر بود که آفاق تازه‌ای را در گستره اندیشه و عمل و تبلیغ دینی پیش چشم امت گشود و با نگارش کتابها و مقالات پُرشمار و متنوع بر ثروت کتابخانه اسلامی افزود و به ویژه کوشید دیانت و زندگانی دینی را با توجه به مشکلات و دغدغه‌ها و حساسیتهای انسان این روزگار به او بشناساند و در جامعه مسلمان معاصر، به نوعی بیداری و رخوت‌زدایی دامن بزند.^۱

خداوند نیز همان‌گونه که به مجاهدان مخلص وعده داده است، او را راه نمود و سعادت و توفیق خدماتی را به وی ارزانی داشت که حتی شماری از فقیهان بنام و عالمان اُعلم اِیام نیز به چنین حظّی از آن دست نیافته بودند، «ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء».

بخشی از این سعادت عظیم و توفیق جسیم آن بود که مغنیّة در کنار نگارش یکی دو دوره فقه و اصول سودبخش و کارآمد، دو بار به تفسیر قرآن کامیاب شد و همچنین به شرح نهج البلاغه ی شریف و صحیفه سجّادیّه - علیه السلام.

خود وی در اوایل فی ظلال الصحیفه السّجّادیّة - علیه السلام - که شرح او بر صحیفه

است می‌گوید:

«کدامین فضل جلیل‌تر است از عنایت خدای متعال و یاری او، به میسر داشتن اسباب

کافی و وافی برای دو بار تفسیر قرآن کریم، و شرح نهج البلاغه و صحیفه سجّادیّه و تألیف

الفقه على المذاهب الخمسة و فقه الامام الصادق - عليه السلام - وأصول آن... تا نگارش

کتابهای عدیده در فلسفه عقائد و رد بر دشمنان و زهر پراکنان...؟

سالهای درازای که در دانشگاه الاهی و بوستان محمدی علوی به سر آوردم؛ والله الحمد.

بسیاری کتاب نوشته‌اند و هم در فقه و هم در اصول تالیف کرده‌اند، و چه بسا برخی از اینان تفسیر کامل را هم بر آن دو افزوده باشند، ولی تا آنجا که می‌دانم کسی که آن سه موضوع را گرد کرده، دیگر به شرح نهج البلاغه دست نیازیده، و اگر به این چهارمی نیز دست یازیده باشد، شرح صحیفه را پنجمین آن چهار مورد نساخته. بارها و به تکرار: الحمدلله». (ص ۳۲)

۲. صحیفه شریفه، به عنوان یک کتاب حدیث (دعای مأثور)، بطبع نزد همه عالمان شیعی محترم است و ارجمند، ولی به خاطر پاره‌ای ویژگی‌ها، در نظر برخی عزیزتر و گرامی‌ترست و شماری از عالمان شیعه توجهی خاص به صحیفه داشته‌اند.

شادروان شیخ محمد جواد مغنیه از این عالمان است. در شرح دعای دوازدهم صحیفه می‌گوید: «از دیرباز نسخه‌های صحیفه سجّادیه - علیه السلام - را خریداری می‌کردم و به بعض شیوخ الأزره یا ادبا یا روحانیان کلیسا اهداء می‌نمودم؛ چنانکه همین دیروز نیز به روزنامه‌نگاری معروف که درباره دین میان ما سخنی رفته بود اهدا کردم. تقریباً بیست سال پیش نیز صحیفه را به مؤلف اسلامی شهید، جناب شیخ محمد غزالی، هدیه کردم و هنگامی که پس از مدتی نه چندان کوتاه کتاب مع‌الله‌اش را منتشر کرد دیدم این دعا با دعای شانزدهم از ادعیه صحیفه، با ذکر نسبت آنها به امام سجّاد - علیه السلام - در آن آمده است. پس از چندی که در بیروت به یکی از شیوخ الأزره باز خوردم، او به من گفت: در طول زندگانی ام چنین مناجاتی را نه در هیچ کتابی خوانده‌ام و نه از هیچ کسی شنیده‌ام.» (نقل به مضمون از: صص ۱۷۷ و ۱۷۲).

این گفتار مرحوم مغنیه، هم نمونه‌ای از اثرگذاری ژرف صحیفه شریفه را - حتی در مخاطبان غیر شیعی بیان می‌کند، و هم از توجه و اعتقاد عمیق مرحوم مغنیه به این اثرگذاری و کارآمدی صحیفه در بسط تعالیم عالی و روحانی اسلام، حکایت می‌دارد.

۳. پیوند عمیق و ربط وثیق شیخ محمد جواد مغنیه را با جهان پیرامونش و آنچه بر گرد او می‌گذرد، از ویژگی‌های بارز شخصیت وی می‌توان قلم داد. مغنیه از این حیث با کثیری از عالمان سنتی مسلمان تفاوت دارد؛ چه بسیاری از عالمان مسلمان - بعضاً: با تعمدی پیدا و پنهان - می‌کوشند چندان زد پای زمانه در نوشتارشان هویدا نشود و لذا اگر ارجاع به بعضی مأخذ و پاره‌ای ویژگی‌های سبکی - که از نظر اهل خبرت پوشیده نمی‌ماند - نبود، دشوار می‌توانستیم تشخیص دهیم که شرح فلان دعا یا بهمان رساله فقهی را عالمی در زمان شیخ بهایی نوشته یا طالب علمی در حوزه علمیه قم امروز؟ این گرایش به دخالت ندادن مظاهر مُعاصر در گفتار و نوشتار، به خودی خود، به ویژه در نوشتارهای تخصصی، نه تنها عیب نیست، شاید حُسن هم باشد. ولی مرحوم مغنیه غالباً برای عموم مردم

می‌نوشت و حتی برخورد مَخْمَر کرده بود نوشته‌های تخصصی‌اش را نیز به اسلوبی رَقْم بزند که مردم درس خوانده میانه حال بتوانند از آنها منتفع شوند. این شیوه جهاد فرهنگی و دانش‌گستری مغنیه بود. همین شیوه به او اجازه می‌داد که حتی در شرح نص مقدسی چون صحیفه، به اقتضای حال و مقال، از آنچه همان روز در روزنامه‌ها خوانده - با قید تاریخ - سخن بدارد (نگر: ص ۳۶۱، هامش) و به سخنی که روزی در تاکسی از دو نوجوان شنیده استشهاد کند (نگر: ص ۳۳۱).

این خضیصه مرحوم مغنیه - مع الأسف - سبب شده است گروهی از اهل علم و تخصص به آثار و نظار او اقبال شایسته نکنند و از فوائد بدیعی که در دانش و بینش مغنیه هست محروم بمانند؛ ولی در مقابل، عموم مردم با آثار مغنیه ارتباط خوبی برقرار کرده‌اند و او توانسته است - با موفقیت - اندیشه و علم اسلامی را در جامعه ترویج کند و بیداری بیافریند.

دغدغه مغنیه برای بیداری و بیدارگری از همه آثارش و از جمله فی ظلال الصحیفه السجادیة - علیه‌السلام - هویدا است. سخنی که از شیخ محمد عبده درباره لیلۃ القدر می‌آورد (نگر: ص ۵۰۴) و کلامی که از همو درباره جدا شدن مسلمانان از تعالیم عینی اسلامی نقل می‌کند (نگر: ص ۳۶۱) و آنچه در باب نسبت مسلمانان و دشمنان اسلام می‌گوید (نگر: صص ۳۶۰ و ۳۶۱)، همه و همه، حکایت از دردمندی مردی دارد که با نگرانی فردا، امروز کشورهای اسلامی را به نظاره نشسته است. هشدار مغنیه درباره لزوم دشمن‌شناسی (نگر: ص ۵۰۷) و خارخار خاطرش که می‌خواهد بداند چرا جوان مسلمان در باب «نماز» که عمود خیمه دیانت به تهاون دچار آمده (نگر: صص ۵۰۶ و ۵۰۸)، بازتاب اندیشه‌ها و عواطف مرزبانی است که پاسداری از باورها و ارزشهای اسلامی را سرلوحه گفتار و نوشتار و غایت جمیع حرکات و سکنات و کوششهای شبانه‌روزی خود قرار داده است - جزاه الله خیر الجزاء و حشره مع اولیائیه النجباء.

۴. مغنیه دانشوری بود که دل باورمند و خرد پُرسشگر را همدوش می‌داشت و همان‌گونه که به ایمان به غیب ملتزم بود، به ژرفکاو و بر شکافتن و تدبیر معرفت‌آفرین نیز باور داشت و البته می‌کوشید حد هر یک از این دو را بشناسد و نه از دیانت دکان حیرت و ابهام بسازد و نه وحی و شریعت را به فلسفه مصطلح و دانشهای تجربی فرو بکاهد و غیب‌زدائی کند.

این میانه‌روی در بهره‌وری از «استدلال» و «احساس» از مهم‌ترین عوامل توفیق وی در تبلیغ دیانت بود.

نشان همین میانه‌روی را در یادداشتی که در آخر شرح نیایش سوّم صحیفه نوشته است، به روشنی می‌تواند دید. نوشته است:

«در آغاز کار در شرح این دعا مُرَدَد بودم؛ زیرا موضوع آن دشوار و بغرنج است؛ نه «نظری» است که بر تفکر و تأمل تکیه بدارد و نه «عملی» که به زندگی روزمره ارتباط یابد. غیب در غیب است و برای شرح آن منبعی جز تعبد به وحی و جمود بر نصوص این نیایش نیست. وحی نیز اجمال ورزیده

و تفصیل نیاورده، و به ایجاز سخن گفته، نه به اطناب... باری از این که نیایش کسی را که به امامت و عصمت او باورمندم به کنار بنهم احساس بیم و نگرانی کردم و نیروی باور و ولای پیامبر و خاندان پاک او - علیهم افضل الصلوات - بر من چیره شد و بدینسان که آمد به شرح آن دست یازیدم و یقین دارم به تبیین همه مطالب غامض و مُغلق آن کامیاب نشده‌ام. هزار درود بر آنکس باد که فرمود:... آن الراسخین فی العلم هم الذین أغناهم عن اقتحام السدد المضرّوبة دون الغیوب، الإقرارُ بجملة ما جهلوا تفسیره من الغیب المَحجوب (یعنی: کسانی در علم دین استوارند که اعتراف به نادانی بی‌نیازشان کرده است تا نا اندیشیده پا در میان گذارند، و فهم آنچه را در پس پرده‌های غیب نماند است آسان انگارند، لا جرم به نادانی خود در فهم آن معنیهای پوشیده اقرار آرند)»^۲ (نقل به معنا از: ص ۹۳).

نیایش سوم صحیفه شریفه در درود بر حاملان عرش است و در آن از حال فرشتگان سخن می‌رود. خرد و دانش بشر را به کیفیات و جزئیات این موضوع راهی نیست و در این باب نه نفی می‌کند و نه اثبات. هر آگاهی که از این باب داشته باشیم، از پس پرده غیب و از مجرای وحی رسیده است.

علامه شیخ محمد جواد مغنیه که هم عرصه‌های استدلال و برهان و ژرفاوی‌های نظری را می‌شناسد، و هم عرصه سکوت خرد را - که در آن تنها وحی را یارای گفتار هست - در شرح این نیایش چنان می‌گوید و تأکید می‌کند که تفصیل آنچه در این حدیث از آن سخن رفته از دیده ما پنهان است، زیرا نماندن جهان و جهان نماندن بر ما هویدا نیست.

از دیگر سو، همو هشیارانه به کسانی که میان «عادت» و «عقل» خلط می‌کنند نهیب می‌زند و خاطر نشان می‌سازد که نه عقل و نه علم جدید و نه علم قدیم، هیچ‌یک وجود جن و ملائکه و مقولاتی از این دست را انکار نمی‌کنند. (نگر: ص ۸۴).

۵) خواننده فی ظلال الصحیفة السجادیة - علیه السلام - در مطالعه این کتاب به فوائد جنبی متفرقی نیز باز می‌خورد. مثلاً شاید بد نباشد بگویم که خود من نخستین بار آداب استخاره را در مطالعه همین کتاب مرحوم مغنیه آموختم! مغنیه با قلم روان و بیان روشن‌گر خود «موضوع» و «غایت» و «حکم» و «اقسام» استخاره را در کمتر از دو صفحه، ذیل شرح دعای سی و سوم صحیفه، تعلیم داده است (در چاپ عزیری: صص ۴۲۰ - ۴۲۲).

مغنیة نقاد و نکته‌سنج و نکته‌بین و نکته‌گیرست؛ بخشی مهم از فوائد متنوع آثار او را، همین نکته‌گیری‌هایش تشکیل می‌دهد.

نمونه را، در شرح دعای پنجم وقتی به عبارت «صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ» می‌رسد، در توضیحات خود می‌آورد:

«در صحیح بخاری (جزء هشتم، کتاب دعوات، باب درود بر پیامبر صلی الله علیه وآله) آمده: ان رسول الله - صَلَّى الله عليه - سئل: كيف نُصَلِّي عَلَيْكَ؟ فَأَجاب: قولوا: اللهم صلِّ على محمدٍ وآل

محمّد... (یعنی: از رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - پرسیده شد: چگونه بر تو درود بفرستیم؟ پاسخ فرمود: بگویند: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ...)» (ص ۱۰۸).

آنگاه مغنیة می‌افزاید: «می‌بینید که بخاری، پیامبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - را در حدیث [دلالتگر به] درود بر خاندان آن حضرت یاد کرده و خود بر خاندان آن حضرت درود نفرستاده! در تفسیرهای طبری و رازی و مراغی و دیگران نیز تماماً چنین است! رازی اینجاست؟!» (صص ۱۰۹ و ۱۱۰).

۶. تحقیق و إعدادِ امروزینه آثارِ علامه شیخ محمد جواد مغنیة و نشر آنها با تخریجاتِ کافی و فهارس گویا یک ضرورت است و هرچند چاپِ کنونی «فی ظلال الصحیفه السجادیة - علیه السلام» مصداقِ اتمّ چُنینِ اعدادی نیست، به هر روی، گامی است به پیش. به ویژه در باب تخریجِ برخی منقولات و مصدربیایی پاره‌های نکات، در این چاپِ زحمتِ فراوانی کشیده شده که نباید مغفول گذاشت.

شایان ذکر است که آقای عزیری در مواردی صورتی را که شادروان مغنیة از یک حدیث آورده بوده (و احتمالاً از حافظه نقل کرده است)، در مصادر نیافته و به هامش برده و ضبطِ حدیث را در متن کتاب موافقِ مصادرِ خویش صورت داده است (نگر: ص ۷۴، ح ۱ و ۵؛ و ص ۸۶، ح ۳؛ و ص ۲۱۱، ح ۲؛ و ص ۲۹۲، ح ۳).

شادروان شیخ محمد جواد مغنیة در آثارِ خویش - دستِ کم آن اندازه که من دیده و توجه کرده‌ام - چندان عادت و التفاتی به ارجاع و پاورقی نوشتن و حاشیه زدن نداشت. غالبِ حواشی چاپِ کنونی فی ظلال الصحیفه السجادیة - علیه السلام - از محقق آن، آقای عزیری، است، و هر که چاپِ قبلی کتاب را که دارالتعارف للمطبوعات منتشر کرده با چاپِ کنونی بسنجد متوجه این نکته می‌شود.

پاره‌ای از حواشی و تخریجاتِ تفصیلی پایِ صفحه‌ها - اگرچه أحياناً از برای این کتاب و مخاطبان آن که منحصر در اهلِ تخصص نیستند و با منابع و مأخذِ گوناگون نه آشنایی دارند و نه سروکار، زائد به نظر می‌رسد - نمودارِ طولِ باعِ محققِ محترم در کارِ خود و به ویژه آشنایی وی با منابع و مصادرِ حدیثی و تاریخی است (نمونه را، نگر: صص ۳۴ و ۳۵ و ۱۰۸ - ۱۱۰). نمونه را، حاشیة مبسوطی که دربارهٔ قصیدهٔ معروفِ فرزوق نوشته‌اند (نگر: صص ۶۲۹ - ۶۳۱) در موضوعِ خود مقالتی مُتَمِّع و مُتَمَّع و مُتَمَّع است.

ای کاش آقای عزیری برای متمایز ساختن پی‌نوشت‌های خود از پی‌نوشت‌های مؤلف، تدبیری اندیشیده بودند و مثلاً از دو نوع حروف یا علائمِ سجاوندی (مانند قَآب) استفاده می‌کردند. ایشان در مواردی با عبارت «منه قدس سره» پی‌نوشتِ مؤلف را ممتاز کرده‌اند (نگر: صص ۲۳۷، ۲۷۰، ۲۷۷، ۲۸۱، ۳۴۳، ۳۵۷، ۵۰۷، ۵۷۲، ۶۱۶) ولی این شیوه همه‌جا رعایت نشده، و نمونه را، در (ص ۳۶۱) پی‌نوشتِ مؤلف و محققِ ذیلِ یک شماره آمده و درهم شده است.

با توجه به کثرتِ منابعِ موردِ مراجعهٔ محقق کتاب و انبوهِ تخریجاتِ مذکور در پاورقی‌ها، نبودِ فهرستی از مأخذ و منابع که مشخصات کتاب‌شناختی منابع مورد استفادهٔ او را مُعین سازد، چشمگیر است.

پاره‌ای از مآخذ مورد استفاده آقای عزیزی معروف نیستند و برخی از آنها چاپهای متعدد دارند؛ از این رو، ارائه مشخصات دقیق منابع سودمند می‌نماید.

یکجا (ص ۳۵، هامش) به نسخه خطی «صید الخاطر» ابن جوزی إرجاع داده‌اند و جای دیگر (ص ۳۰۵، هامش) به نسخه چاپی (و حتی چاپ سنگی). دلیل این ناهماهنگی و لزوم إرجاع به مخطوطه، دانسته نشد.

در هامش (ص ۴۲۹) فارابی فیلسوف و منطقی با فارابی ادیب و لغوی خلط شده است. از باب مزاح عرض می‌کنم: در آنجا که نوشته‌اند (یا لا أقل این‌طور چاپ شده) که: «... الفارابی کان من اذکیاء العالم وأعاجیب الدتیا لآته کان من الفاراب إحدى بلاد الشّرك من عشيرة ترکیّة...» (!)، اگر چنین تعلیلی با استقبال مشرکان رو به رو نگردد، دست کم از سوی برخی پان ترکیست‌ها مورد تحسین واقع می‌شود! در هامش (ص ۴۲۲) هم در باب تعریف «مُحکم» و «متشابه» از میان صدها، بل هزاران مأخذ، به «المحکم والمتشابه للسیّد المرتضی علم الهدی (ت ۴۳۶ هـ)» إرجاع داده‌اند که وجه آن معلوم نشد.

به هر حال علی الظاهر مراد همان رساله‌ای است که به عنوان تفسیر النعمانی در بحار الأنوار مندرج گردیده است.^۲

پاره‌ای نادرستیهای حروف‌نگاشتی و اشکالاتی در صفحه‌آرایی و سجاوندی متن کتاب به چشم می‌خورد که زدودن آنها در چاپ بعدی ضروری است؛ به ویژه از آن روی که آثار شادروان مغنیة مخاطبان عامّ فرلوان دارد.

پی‌نوشت:

۱. درباره شیخ محمد جواد مغنیة - رضوان الله علیه - نگر: تجارب محمد جواد مغنیة، بیروت: دار الجواد، ۱۹۸۰م؛ محمد جواد مغنیة حیاته و منهجه فی التفسیر، جواد علی کسار، ط: ۱، قم: دارالصادقین، ۱۴۲۰ هـ. ق.
۲. سخنی که شادروان مغنیة بدان استناد می‌کند از خطبه ۹۱ نهج البلاغه است و ما ترجمه آن را از ترجمه استاد دکتر سید جعفر شهیدی برگرفته‌ایم.
۳. نگر: آشنایی با بحار الأنوار، أحمد عابدی، ج: ۱، تهران: دبیرخانه همایش بزرگداشت علامه مجلسی، ۱۳۷۸ هـ. ش، ص ۲۰۹.